

تجمعات مردم، سفرهای استانی، انتخابات و مانند این نیست. بازگرداندن حاکمیت اقتصادی به مردم، از نظر من اتفاقی بود که خطرش را رئیس جمهور پذیرفت و با اینکه کانون‌های قدرت مألوف و رایجی وجود داشتند که خیلی بهتر می‌توانستند با همان اصحاب قدرت‌های تجاری، شرکتی، مالیاتی، بانکی و نظایر این سازگار باشند؛ اما برای اینکه سیاست‌گذاری به خاستگاه اصلی خودش و مردم برگردد، با آن‌ها هم‌قطار نشد؛ چون دقیقاً آن لایه از اقتصاد سیاسی کشور می‌دانست کجاها بیشتر مانع است. این نظر من است درباره‌ی اینکه سقف به کجا رسیده بود، چه تغییری باید انجام می‌شد و نمود مسئله‌ی جمهوریت در لایه‌ی اقتصاد سیاسی چگونه تحقق یافت.

از سخن شما این‌گونه برمی‌آید که ما با یک دولت رفاه رانتهی در ایران روبه‌رو بودیم که هرچه ظرفیت داشت به فعلیت رسانده بود؛ یعنی دیگر در سایه‌ی آن اقتصاد سیاسی، ظرفیت اقتصادی ویژه‌ای برای این دولت نمانده بود که بخواهد با راهبردها و برنامه‌هایی به فعلیت برساند.

به این معنا ظرفیتی باقی نمانده بود. البته به لحاظ نظری مسیرهای تحول و برون‌رفت مشخص بود؛ اما در عمل اقدامی نمی‌شد. این معضل بسیار دردآور، تکراری و خسته‌کننده‌ای بود که در اسناد سیاستی مدام اذعان می‌کردیم که باید در برنامه‌ی چهارم، پنجم و ششم به سمت کدام هدف برویم، چه اتفاقی بیفتد و چه سیاست‌هایی ابلاغ شود؛ اما هیچ‌یک از آن‌ها مسیر اقتصاد را واقعاً دگرگون نکرده بود. باید اعتراف کنیم که نه در همان دهه‌ی هشتاد، که به ظاهر در نیمه‌ی دوم آن دهه شاخص‌ها خوب بودند، و نه در دهه‌ی نود، مسیر تحولی که بگوییم اقتصاد ایران را وارد سطح دیگری از تحولات و مناسبات جدید کرد، به وجود نیامد. تقریباً همه‌ی صاحب‌نظران و فضای نخبگی هم سرخورده بودند که خب چند بار بگوییم مالیات را درست کنید. اینکه راهش معلوم است و همه‌ی دنیا دارند انجام می‌دهند. اما این اتفاق نمی‌افتاد. یا اینکه نظام حمایتی و نظام یارانه‌ای کشور چگونه باید سروسامان بگیرد؛ اما در عمل، دوباره در همان مسیر جلو می‌رفت. ما حمایت‌ها و یارانه‌های خودمان را دقیقاً متوجه می‌کردیم به بدترین حلقه‌ای که از منظر سیاسی و اقتصادی می‌توانستیم توجیهش کنیم. چرا به جای اینکه حتی به کشاورزان بگوییم از شما مثل فرانسه و آلمان و خیلی جاها، به قیمت گران‌تر می‌خریم و به شما یارانه می‌دهیم، اما با قیمت بهتری به مردم و مصرف‌کننده می‌رسانیم، این یارانه را دقیقاً به واردکننده می‌دادیم و در نهایت به مصرف‌کننده نمی‌رسید؟ خب، معلوم بود آن حلقه‌ای که دارند نظام منافع خودشان را در عرصه‌ی تجارت و به‌طور خاص واردات کالاهای اساسی کشور تأمین می‌کنند، مانع پیشبرد این برنامه هستند. من چندان قائل نیستم که درمورد یارانه‌ی کالاهای اساسی مثلاً یک جراحی ساختاری بنیادی انجام شد؛ اما اگر وجهی وجود داشته باشد که بگوییم اقدامی راهبردی به شمار می‌رفت، از این جهت بود که این حلقه را شکست و به جای اینکه منفعت را به آن گروه برساند، صحیح یا غلط، آن را به مردم رساند. ممکن است درمورد نحوه‌ی توزیعش مناقشه‌ی نظری و بحث فنی وجود داشته باشد؛ اما به هر حال، این نظام منافع را تغییر داد و این در حالی بود که یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان سنتی کالای اساسی، یک ماه قبل آمده بود و به وزیر جهاد کشاورزی گفته بود شما نخواهید توانست این طرح را اجرا کنید. این در حوزه‌ی واردات بود.

در حوزه‌ی مالیات هم به همین ترتیب بود. ما در دولت سیزدهم به این سمت رفتیم که نظامی از شفافیت اطلاعات اقتصادی درست کنیم و کسانی که باید مالیات بدهند، از کسانی که نباید مالیات بدهند واقعاً متمایز شوند. در سال ۱۴۰۰، به اندازه‌ی نصف کل سال‌های اقتصاد ایران فقط مؤدی مالیاتی جدید شناسایی